

چالش های استخدام مدیران جوان

در خبرها داشتیم رئیس سازمان استخدامی گفته دولت جذب ۵۰۰ مدیر جوان را آغاز می کند. از همین تربیون پلخمون به این مدیران جذب شده تبریک می گوئیم! برویم ببینیم چالش های چنین استخدامی چیست.

رعایت دقیق شرایط استخدامی



پدر جان، مثل شما مدیر زیاده گفتن جوون باشه.

بچه جان، سن من از میانگین سن تیم ملی هم کمتره. آدم باید دلش جوون باشه. من که بالاخره مدیر می شم، بعدش یادم می مونه اول بایدکی رو تبدیل نیرو کنم!

فامیل بازی هم که اصلا و ابدا!



زرشک! زرنگی؟ دوره فامیلی این دفعه نوبت شماست.

بهرتر نیست برای بهره وری بیشتر همه با هم بریم خونه شما دورکاری کنیم؟

ضوابط آری. روابط خیر!



قربون مدیر جوونمون برم من. شما می تونی از الان بری سر کار! بقیه برگردن برن دنبال کار خودشون!

بابا سلام رسوندن، گفتن بنزتون ترخیص شد.

سخت گیری بی مورد ممنوع



وضعیت استخدام چطور بود؟ امروز ما سه م جایگزین پیدا نشد؟

نه رئیس. خیلی عجیبه که هنوز مدیر کمتر از سی سال سن که چهل سال سابقه مدیریت داشته باشه پیدا نکردیم.

قانون پایستگی صندلی مدیریت



برو آهنگ بگذار، خودت هم دور صندلی ها بدو. هر وقت آهنگ رو قطع کردی ببین کدوم صندلی خالیه، همونجا بشین مدیر بشو!

مدیر سرکاری؟ نه، مرسی!



بفرمایین قهوه تون رو بگیرین که من بعدش جلسه جای کپشه ای با معاونین دارم!

آفرین، چرخه کافینمون خیلی خوب داره مدیریت می شه.

در حاشیه شروط ضمن عقد عجیب یک زوج: دیدار نزدیک با جنیفر لویز، سرویس طلای دوکیلوگرمی و شرکت در همه مسابقات جام جهانی! (جراید)

خواستگاری نگار دلبرم

یک شبی مهتابی و زیبا، شبی نیلوفری رفته بودم خواستگاری نگار دلبری رفته بودم با هزاران آرزو تا کوکی او با گل و شیرینی و البته یک انگشتری رفته آنجا با دلی عاشق، دو صد امید و بعد صادقانه نزد او گفتم سخن از هر دری گفتم ای مه، آمدم تا که کنیز من شوی! تاکنم من هم برایت تا همیشه نوکری گفت من حرفی ندارم، می شوم بانوی تو می پذیرم دعوتت را هم برای همسری دارم اما شرط هایی طبق آداب و رسوم هیچ یک را هم نایستی بگیری سرسری چارده سکه فقط مهریه عقد من است دارم البته کنارش خواست های دیگری اول اینکه مطمئن باشم برایم می پزی چارده میلیارد همت قرص، نان بربری! دوم اینکه از هزار و ششصد و شش کامیون پیش چشمان خود بنده بگیری پنچری سوم اینکه دست خالی، رام گردانی شبی هشتصد قلاذه گرگ ماده خاکستری چارم اینکه بی طناب و حائل و چتر نجات یک شبی از برج ایفل یا که پیزا پیری! پنجم اینکه پابرهنه مثل مرتاضان هند نهصد و نه فرسخ از راهی زغالی بگذری! بابت شرط ششم در سالگرد ازدواج می کنی بر تن لباسی با تم گورخری! هفتم اینکه آوری یک خرس از قطب جنوب تا برقصد بر لب کارون برایم بندری! هشتمین شرط اینکه هم وزنم بگیری شمش زر بعد آن هم می رسد نوبت به شرط آخری آخرین شرط اینکه خودگفتی به من دل داده ای پس بکن قلب خودت را و بده تند و سری! (حرف «عین» افتاد از قافیه ام در بیت قبل مثل یک قلبی که می گردد جدا از پیکری!) تا که از یادم نرفته، می کنم تأکید که کل این ها هم شود فی الفور ثبت محضری «گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب» این همه، خواهد کهن مردی و یک گاو نری! من نه گاوم! نه خرم! هم نه کهن مردی قوی لطف کن دنبال کن یک شوهر جادوگری!

الهی! حالا که به قله همه گیری آنفلوآنزا صعود کرده ایم، سلامتی مان را حفظ کن و نگذار از این بالاتر صعود کنیم.

پلخمون

ضمیمه طنز و کاریکاتور روزنامه شهر آرا
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیر مسئول: سیدمیشم موسوی مهر
سر دبیر: سیدسجاد طلوع هاشمی
دبیر ضمیمه: ارژنگ حاتمی
دبیر پلخمون: مجتبی نضعی راد
صفحه آرایی: ملک جمعی

پیمایش: ۳۰۰۷۲۸۹

دریافت نسخه الکترونیکی از: shahraraneews.ir